

# یک هدیه کوچولو

قصه‌های

شماره ۳۰

۲ بهمن ماه

۱۴۰۰

داستان  
بخوانیم

۴

نمی‌دانم یک چیز دیگر. اما این همه پول ندارم. همین تازگی همه پول‌هایم را دادم و یک اسباب‌بازی برای خودم خریدم. نقاشی هم دوست دارد. می‌توانم برایش نقاشی بکشم. البته می‌توانستم اگر مداد زردم را گم نمی‌کردم. خب نقاشی بدون خورشید که نقاشی نمی‌شود! پس چه کار کنم. احتیاج به یک هدیه کوچولو دارم! روز مامان‌ها رسیده و می‌خواهم یک هدیه به مامان بدهم. می‌توانم برایش یک دسر خوشمزه درست کنم. وای همین که اسم دسر را آوردم، احساس کردم گرسنه شدم! اصلاً می‌روم برایش یک شعر بخوانم. شعر خواندن من را دوست دارد. فقط خدا کند تا آخر شعر را از حفظ بخوانم. حتماً برای شعر خواندنم یک هدیه کوچولو هم به من می‌دهد. بله همین کار را می‌کنم. بعدش هم می‌گویم برایم یک قصه بگوید و یک خوراکی خوشمزه برایم آماده کند. بعدش هم برود و برایم مداد رنگی جدید که مداد زرد داشته باشد، بخرد. بعد هم... باید سریع بروم!

همیشه به شوخی می‌گوید: «اگر دو تا دست اضافی و دو تا پای اضافی داشته باشم حتماً به همه کارهایم می‌رسم، بعدش می‌توانم کمی استراحت کنم». این خیلی جالب است، اما نمی‌توانم دو تا دست و دو تا پای اضافی بخرم. اصلاً امکان ندارد. تازه اگر هم جایی توی دنیا پیدا شود که دو تا دست و دو تا پای اضافی بفروشد، باز هم نمی‌شود. خب فکرش را نکنید. یک مامان با دو تا دست و دو تا پای اضافی اصلاً قیافه جالبی ندارد! باید یک چیز دیگر برایش بخرم. مثلاً یک گلدان یا یک روسری یا



نویسنده: زهرا مهربان

تصویرگر: زهرا امسان‌فر